

جهت‌گیری مزیت نسبی برخی از کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا (NICs) و مقایسه آن با ایران



باقر درویشی*

حشمت‌اله عسگری**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی

رشد سریع کشورهای تازه صنعتی شده طی سالهای اخیر - که در مدت بسیار کوتاهی توانستند رشد بسیار بالایی را تجربه کنند - همگان را به تعجب واداشته است. رمز موفقیت آنها به روشهای مختلفی تبیین شده است. اهمیت این موضوع ما را بر آن داشت تا با بررسی مزیت‌های نسبی بخشهای مختلف اقتصادی در این کشورها و مقایسه آنها با وضعیت کشور ایران به چند پرسش زیر پاسخ دهیم. آیا کشورهای تازه صنعتی شده در راستای مزیت‌های نسبی خود حرکت کرده‌اند؟ آیا

*. باقر درویشی؛ عضو هیأت علمی دانشگاه ایلام.

** حشمت‌اله عسگری؛ کارشناس ارشد اقتصاد.

E. mail: bagher darvishi@yahoo. com

E. mail: heshmat. asgari@gmail. com

می‌توان گفت مزیت نسبی در بخش صنعت باعث رشد سریع آنها شده است؟ در این رابطه وضعیت کشور ایران چگونه بوده است؟ به منظور پاسخ به پرسشهای مذکور به محاسبه شاخص مزیت نسبی بخشهای اقتصادی (صنعت، کشاورزی و خدمات) این کشورها طی دوره ۲۰۰۰-۱۹۸۴ پرداخته‌ایم. در این راستا از برازش نرخ رشد اقتصادی این کشورها بر روی مزیت‌های نسبی بخشهای مختلف این کشورها، از روش داده‌های تابلویی استفاده شده است، نتیجه اینکه صنعت و خلق مزیت نسبی در این بخش، عامل اصلی رشد اقتصادی کشورهای تازه صنعتی شده بوده است. کشور ایران در راستای این کشورها تغییرمزیت نداشته، بلکه در بخش کشاورزی، که بر اساس یافته تحقیق تأثیر منفی نیز بر رشد اقتصادی دارد، متمرکز شده است.

کلید واژه‌ها:

ایران، مقایسه، کشورهای جنوب شرق آسیا، مزیت نسبی آشکار شده، رشد اقتصادی، کشورهای تازه صنعتی شده (NICs)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

در ادبیات رشد اقتصادی همواره با پرسشهایی مواجه هستیم که نظریه‌های مختلف در صدد پاسخگویی به آنها هستند. از جمله این پرسشها این است که چرا بعضی از کشورها سریعتر از دیگر کشورها رشد می‌کنند؟ چه عواملی باعث رشد سریعتر این کشورها شده‌اند؟ در همین راستا، از مسائل عمده‌ای که اقتصاد دانان را به تعجب وا داشته است، رشد سریع کشورهای جنوب شرق آسیا است. در اثر رشد سریع به این کشورها لقب ببرهای آسیا یا کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا (NICs) داده شده است. این موفقیت در جنوب شرق آسیا به یک اسطوره و معجزه می‌ماند. هیچ گروهی از کشورهای در حال توسعه نتوانسته اند از نظر رشد اقتصادی، کاهش فقر، ادغام در بازارهای جهانی و افزایش سطح زندگی به اندازه این کشورها به موفقیت دست یابند. در اوایل دهه ۱۹۵۰ موفقیت کنونی برای کشورهایی مانند: هنگ کنگ، کره، سنگاپور، تایوان طی سی سال آینده به هیچ وجه قابل پیش بینی نبود. طی ۲۵ سال گذشته درآمدهای سرانه در این منطقه تقریباً چهار برابر شده است. طی این دوره، فقر مطلق بطور متوسط حدود دو سوم کاهش یافته، میزان رشد جمعیت به شدت پایین آمده و وضعیت بهداشت و درمان و آموزش و پرورش بطور چشمگیری بهبود یافته است.

طرح این پرسش که آیا این کشورها مسیر حرکت خود را بر اساس تشخیص مزیت نسبی خود تعیین کرده‌اند یا دست به خلق مزیت نسبی در بخشهایی با سودآوری بالا زده‌اند؟ ما را بر آن داشت تا با بررسی سیر مزیت‌های نسبی این کشورها در بخشهای صنعت، کشاورزی و خدمات و مقایسه آنها با ایران، در صدد پاسخگویی به سوالات اساسی زیر برآییم:

آیا کشورهای تازه صنعتی شده در راستای مزیت‌های نسبی حرکت کرده‌اند؟ آیا می‌توان گفت که مزیت نسبی در بخشهای صنعت و خدمات، باعث رشد بیشتر اقتصادی شده است؟ ایران در رابطه با مزیت نسبی در بخشهای مختلف اقتصادی و تغییرات آن در مقایسه با کشورهای شرق آسیا چگونه رفتار کرده است؟

برای پاسخ به این پرسشها ما سه فرضیه زیر را بررسی می‌کنیم:

۱. کشورهای تازه صنعتی شده به سوی صنعت تغییر مزیت نسبی داده‌اند.

۲. ایران هم جهت با این کشورها تغییر مزیت نسبی نداده است.
۳. رشد اقتصادی رابطه مثبت و معنی داری با مزیت نسبی در بخش صنعت و خدمات و رابطه منفی با مزیت نسبی در بخش کشاورزی دارد.
- در این تحقیق با استفاده از شاخص بالاسا^۱ در صدد بررسی فرضیات فوق هستیم؛ که بخش اول مقاله نگاهی به مطالعات انجام شده در این زمینه دارد؛ در بخش دوم ادبیات مزیت نسبی ارائه می‌گردد؛ در بخش سوم بطور خلاصه اقتصاد کشورهای تازه صنعتی‌شده (NICs) بررسی می‌شود و سرانجام در بخش چهارم، به تحلیل داده‌ها و روش تحقیق پرداخته می‌شود و بخش آخر نیز نتایج و یافته‌های تحقیق را ارائه می‌کند.

مزیت نسبی

تعریف مزیت نسبی

اولین بار نظریه مزیت مطلق توسط آدام اسمیت^۲ مطرح شد بر اساس این نظریه هر کشور کالایی را تولید و صادر می‌کند که در تولید آن نسبت به بقیه کشورها کارآتر باشد. در پی تکامل و رفع نقایص نظریه مزیت مطلق، دیوید ریکاردو^۳ نظریه مزیت نسبی را مطرح کرد که بعدها مسیر تکاملی خود را طی کرده و به عنوان محور اصلی برقراری تجارت بین کشورهای جهان مطرح گشت. بر اساس نظریه مزیت نسبی حتی اگر کشوری در تولید تمامی کالاها عدم مزیت مطلق داشته باشد، باز هم می‌تواند از مزایای تجارت آزاد بهره‌مند گردد. در این صورت، این کشور صادر کننده کالایی خواهد بود که در تولید آن نسبت به کشور دیگر عدم مزیت مطلق کمتری دارد؛ یعنی در تولید آن کالا مزیت نسبی دارد و وارد کننده آن دسته از کالاها خواهد بود که در تولید آنها عدم مزیت مطلق بیشتری نسبت به سایر کشورها دارد.

1. Ballasa

2. Adam Smith

3. David Ricardo

نظریه مزیت نسبی توانست تا حد زیادی برقراری تجارت آزاد میان کشورها را توجیه نماید. با این وجود، انتقاداتی بر این نظریه وارد است که مهمترین آنها بر پایه مفروضات اولیه بسیار ساده‌ای مبتنی است، که در جهان واقع عمومیت ندارد. این مفروضات عبارتند از: صدق تئوری ارزش کار؛ تخصص و تقسیم بین‌المللی کار؛ عوامل تولید همگن؛ وجود دو کالا و دو کشور؛ عدم وجود هزینه‌های مبادله و حمل و نقل و عدم وجود تحرک عوامل تولید بین کشورها. مفروضات نظریه مزیت نسبی ریکاردو، اقتصاددانان بعدی را واداشت تا با تفسیر این مفروضات و بستر شکل‌گیری نظریه، آن را بدون تغییر در ماهیت اصلی نظریه ریکاردویی تکمیل کنند.

بطور کلی و در عمل مزیت نسبی را می‌توان چنین تعریف کرد: «مزیت نسبی عبارت است از توانایی و اقتدار یک کشور در تولید و صدور کالایی با هزینه ارزانتر و کیفیت بالاتر و یا عبارت است از توانایی کالا در بازار هدف با هزینه ارزانتر و کیفیت بالاتر در مقایسه با سایر کشورها». در تعریف فوق وجود مزیت نسبی به توان تولید و صدور کالایی که نسبت به سایر کالاهای تولیدی داخل کم هزینه تر است و نیز ارزانتر بودن نسبی این هزینه‌ها در مقایسه با سایر کشورها و رقبای خارجی باز می‌گردد. به عبارتی دیگر؛ در شرایط یکسان، کشوری می‌تواند از مزیت نسبی خود بهره بگیرد که در مقایسه با سایر کشورهای رقیب بتواند محصول خود را ارزانتر و با کیفیتی بالاتر در بازارهای هدف عرضه کند و به دست مصرف‌کنندگان آن کالا برساند.

عوامل تعیین کننده مزیت نسبی

پیشتر دیدیم که مزیت نسبی با مفهوم کاربردی آن دیگر صرفاً به عنوان تولید یک کالا با هزینه‌ای نسبتاً کمتر نیست؛ بلکه جنبه‌های دیگری نظیر صدور کالا را نیز در بر می‌گیرد. لذا مزیت نسبی متأثر از عوامل متعددی است که در فرایند تجارت بین الملل مرحله پیش از تولید کالا، تا هنگام صدور، در اختیار مصرف کننده قرار گرفتن و حتی خدمات پس از فروش را در بر می‌گیرد. از این رو برای شناخت بهتر عوامل مؤثر بر مزیت نسبی، آنها را در سه جنبه مختلف تولید، صدور و تقاضا، مورد بررسی قرار می‌دهند.

بنابر این نظریه‌ها؛ هر چه عوامل تولید مورد استفاده در تولید کالای معینی در کشوری ارزانتر باشد، احتمال برخورداری آن کشور از مزیت‌های نسبی در تولید آن کالا بیشتر خواهد بود؛ برای مثال، در تئوری هکشر-اوهلین^۱ احتمالاً کشور برخوردار از نیروی کار فراوان در تولید کالاهای کاربر از مزیت نسبی برخوردار است و کشور دارای سرمایه فراوان در تولید کالاهای سرمایه بر مزیت نسبی دارد. به عبارتی دیگر؛ قیمت پایین تر عوامل تولید سبب کاهش هزینه تولید و در نتیجه، تأثیر بر مزیت نسبی می‌شود. از این رو، مقدار عرضه منابع و امکانات تولید، شاخصی مؤثر در تعیین مزیت نسبی است. بر اساس این نظریه کشورهای جهان سوم به دلیل دارا بودن نیروی کار ارزان و به دلیل کمبود دانش فنی و سرمایه، باید در زمینه‌های تولیدی و صنعتی کاربر سرمایه‌گذاری کنند و مزیت‌های خود را در چارچوب محصولات چنین صناعی جستجو نمایند. اما نکته حائز اهمیت در زمینه مزیت‌های نسبی پویایی آنها است، به عبارتی دیگر، حفظ مزیت‌های نسبی به مراتب حساس تر از وجود اولیه آنها است، زیرا با پیشرفت دانش فنی و تحرک عوامل تولید دیگر مزیت‌های نسبی اصولاً پایدار و دائمی نیستند. اگر کشوری خواهان حفظ مزیت‌های نسبی خود باشد، باید ساختار صنایع خود را به گونه‌ای انعطاف‌پذیر سازد که نسبت به تحولات دانش فنی و عوامل دیگر حساس و از نظر ساختار پویا باشد. به همین دلیل است که شاهد تخصیص اعتبارات قابل توجه در زمینه تحقیق و توسعه در کشورهای صنعتی و توسعه یافته هستیم. میزان تقاضا برای کالاهای تولیدی در داخل کشور نیز مزیت نسبی را بشدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. تغییر در الگوی مصرف داخلی می‌تواند توان صادراتی کشور و شاخصهای بازار و مزیت نسبی را متأثر سازد.

مسئله دوم صادرات است. صادرات پدیده‌ای بسیار پیچیده‌تر و دشوارتر از تولید است. به دلیل جدایی و دوری بازار مصرف از محل تولید کالا و وجود تفاوت در فرهنگهای تولیدی و مصرفی، تولیدکنندگان برای صدور محصول خود نیازمند حمل کالا به محل مصرف هستند و در نتیجه متقبل هزینه‌های متعددی مانند هزینه‌های حمل و نقل، بیمه و بازاریابی می‌شوند. این عوامل در تعیین بهای تمام شده و قیمت کالا مؤثرند و مزیت نسبی را متأثر می‌سازند. در

^۱. Heckscher-Ohlin

شرایط کنونی شاهد آن هستیم که ایران در تولید بسیاری از کالاها، مزیت نسبی دارد؛ اما به دلیل ضعف در سیستم‌های بسته‌بندی، حمل و نقل و عواملی از این قبیل، از مزیت نسبی در زمینه صدور کالا محروم می‌باشد.

و بالاخره سومین عامل مؤثر بر مزیت نسبی، تقاضا برای کالاهای تولید شده و عوامل مؤثر بر تقاضا است. از سویی دیگر حلقه نهایی صادرات یک کالا ایجاد تقاضا برای آن کالا در بازارهای مصرف است؛ یعنی فعالیتهای صورت گرفته در جهت صادرات کالا، تنها زمانی موجب می‌شود که یک کشور از مزیت نسبی خود بهره مند گردد که کالای تولید و عرضه شده آن کشور در بازارهای خارجی تقاضا داشته باشد و مصرف کنندگان خارجی حاضر به خرید آن کالا باشند. از این رو هر عاملی که بتواند این حلقه نهایی را تحت تأثیر قرار دهد، به یقین بر مزیت نسبی نیز اثرگذار خواهد بود. برای مثال؛ فرض کنید تقاضا برای فرش ایران در بازارهای اروپا به دلیلی بشدت کاهش یابد، این امر توان کشور را در صدور فرش تحت تأثیر قرار می‌دهد و مزیت‌های نسبی صادراتی فرش ایران را کاهش می‌دهد. یکی از عوامل مهم مورد بحث در این زمینه کشف‌های قیمتی و درآمدی تقاضا است. وجود کشش درآمدی بالا سبب می‌شود که تقاضا برای کالای مربوطه با آهنگی سریعتر از رشد درآمد تغییر کند و بازار جهت فروش آن کالا همواره وجود داشته باشد و تولیدکنندگان از مزیت نسبی برخوردار شوند.

شاخصهای مزیت نسبی

اغلب مفهوم مزیت نسبی براساس قیمت‌های نسبی کالاها قبل از تجارت تعیین می‌گردد؛ اما این امر تنها زمانی می‌تواند صادق باشد که بازارها به صورت رقابتی عمل کنند. در دنیای واقعی شاهد آن هستیم که به دلایل مختلف؛ مانند دخالت دولتها و وجود اطلاعات نامتقارن؛ تحقق تجارت آزاد و برقراری شرایط رقابت کامل عملاً غیرممکن است. از این رو محققان در فرایند تحقیقات خود با اطلاعات بعد از مبادله خارجی روبرو هستند و از آمارهای مربوط به عملکرد تجارت خارجی کشورها استفاده می‌کنند. این امر بر این پایه استوار است که اگر کشوری بتواند در مقایسه با سایر کشورها، کالایی را به نسبت بیشتر صادر کند، آن کشور باید در تولید آن کالا از مزیت نسبی برخوردار باشد. این نگرش سبب می‌گردد تا

اقتصاددانان شاخصهای متعددی را بر پایه عملکرد صادراتی کشورها برای اندازه‌گیری مزیت‌های نسبی بنا نهادند. شاخصهای عمده مورد استفاده در محاسبه مزیت نسبی شامل شاخص لیزنر، شاخص بالاسا، شاخص تکامل یافته بالاسا، شاخص قدرت جغرافیایی کونیموتو، شاخص موری - بالاس، شاخص بون و شاخص‌های مدرن مزیت نسبی والراس هستند، که در اینجا تنها شاخص مورد استفاده در این مقاله؛ یعنی شاخص بالاسا تشریح می‌شود.

بالاسا در سال ۱۹۶۵ از شاخص مزیت نسبی آشکار شده استفاده کرد. شاخص معرفی شده توسط وی با تقسیم کردن سهم یک کشور در صادرات کالای خاص بر صادرات مرکب کالاهای تولید شده توسط مجموعه‌ای از کشورهای صنعتی، مزیت نسبی را اندازه‌گیری می‌کند. این شاخص به صورت زیر است:

$$rca_i^a = \frac{X_i^a}{X_e^a} \div \frac{X_d^a}{X_e^a} \quad (1)$$

که در آن RCA_i^a ؛ شاخص مزیت نسبی آشکار شده کشور i ام در صادرات کالای a ؛ X_i^a ارزش کل صادرات کالای a توسط کشور i ام؛ X_e^a ارزش کل صادرات کالای a توسط بقیه کشورها، X_i^m ارزش کل صادرات مجموعه‌ای از کالاهای صادراتی توسط کشور i ام، X_e^m ارزش کلی صادرات مجموعه‌ای از کالاهای صادراتی توسط کل کشورهاست. همانگونه که ملاحظه می‌شود، این شاخص، عملکرد صادراتی یک کالای خاص را نسبت به کل کالاهای صادراتی مورد سنجش قرار می‌دهد و در تعیین مزیت نسبی یک کشور به مقایسه عملکرد صادراتی آن کشور با مجموعه‌ای از کشورهای دیگر می‌پردازد.

«توماس والراس»^۱ با اشاره به شاخص بالاسا و ضمن وارد ساختن ایراد به نحوه محاسبه آن توسط بالاسا؛ معتقد است برای آنکه شاخص بالاسا بتواند منعکس‌کننده مزیت نسبی جهانی باشد، باید به جای مقایسه یک کشور با مجموعه‌ای از کشورهای صنعتی ویژه،

^۱. Tomas Walrus

آن کشور را با کل کشورهای جهان مقایسه نمود. از این رو، وی شاخص بالاسا را به صورت زیر تصحیح نمود:

$$rca_i^a = \frac{\frac{X_i^a}{X_i^t}}{\frac{X_w^a}{X_w^t}} \quad (3)$$

که در آن RCA_i^a نشانگر شاخص مزیت نسبی کشور i ام در صادرات کالای a ؛ X_i^a ارزش کل صادرات کالای a توسط کشور i ام؛ X_i^t ارزش کل صادرات تمامی کالاهای صادراتی کشور i ام؛ X_w^a ارزش کل صادرات کالای a در سطح جهان؛ X_w^t ارزش کل صادرات تمامی کالاهای صادراتی در سطح جهان است.

اقتصاد برخی از کشورهای تازه توسعه یافته (NICs)^۱

موفقیت کشورهای شرق آسیا در امر توسعه بسیار قابل توجه است. هیچ گروهی از کشورهای در حال توسعه نتوانستند از نظر رشد اقتصادی، کاهش فقر، ادغام در بازارهای جهانی و افزایش سطح زندگی به اندازه این کشورها به موفقیت دست یابند. طی ۲۵ سال گذشته درآمد سرانه در این منطقه تقریباً چهار برابر شده است. طی این دوره فقر مطلق بطور متوسط حدود دو سوم کاهش یافته، میزان رشد جمعیت به شدت پایین آمده و وضعیت بهداشت و درمان و آموزش بطور چشمگیری بهبود یافته است. تا جایی که این کشورها را بیرهای آسیایی می خوانند. لازم به ذکر است که قرار گرفتن چهار کشور کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و تایوان در یک طبقه و معرفی آنها به عنوان کشورهای تازه صنعتی شده به دلیل ویژگیهای مشترک آنها نیست و این کشورها از ویژگیهای متفاوتی نسبت به یکدیگر برخوردارند. به رغم تفاوتها، بررسی وضعیت این کشورها نشان می دهد که هیچیک از آنها

۱. در این مقاله منظور از کشورهای تازه صنعتی شده؛ چهار کشور کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و تایوان است که در ادبیات اقتصادی برای اولین بار این اصطلاح برای آنها بکار رفت.

دارای منابع طبیعی زیادی نیستند و تنها منبع آنها نیروی انسانی تحصیلکرده بوده است. عامل مشترک دیگر در موفقیت شرق آسیا، سیاستهای مربوط به تثبیت اقتصاد کلان، سرمایه‌گذاری در منابع انسانی و جهتگیری نگاه به خارج بوده است. این سیاستها با سیاستهای اتخاذ شده در سایر کشورهای در حال توسعه متفاوت است. این اقتصادها تا حد زیادی قیمتهای بین‌المللی را به عنوان راهنمای نهایی در تخصیص منابع داخلی به کار گرفتند و سیاستهای تثبیت اقتصاد کلان را برای تقویت و تحکیم رقابت بکار بردند. شماری از این کشورها، سیاستهای قوی ضد تورمی اعمال کردند. در ادامه، خلاصه‌ای از وضعیت اقتصادهای کشورهای تازه صنعتی‌شده جنوب شرق آسیا ارائه می‌شود.

کره جنوبی

کره جنوبی کشوری با مساحت ۹۹۲۶۸ کیلو متر مربع و جمعیت ۵۰۹۸۱ هزار نفر در سال ۲۰۰۰ در شرق آسیا قرار دارد. نرخ رشد جمعیت برای سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ حدود ۱/۸ درصد و نرخ رشد جمعیت فعال اقتصاد طی دوره ۱۹۹۱-۱۹۸۶ تقریباً ۱/۹۵ درصد بود. این کشور طی شش برنامه توسعه پنج ساله رشد چشمگیری داشته است^۱ و دست کم از آغاز جمهوری سوم، تحت ریاست جمهوری «پارک چونگ هی» سیاست صنعتی؛ یعنی استفاده از ابزارهای دولتی برای صنعتی شدن، را دنبال کرده است. طی دوره ۱۹۷۱-۱۹۶۱ این سیاست از نظر بخشی، بی طرفانه بود. صادرات کالاهای ساخته شده از طریق یک رشته سیاستهای شناخته شده مورد تشویق قرار می‌گرفت و دولت از این که می‌تواند از مزیت‌های نسبی در صنایع کاربر بهره‌برداری کند، راضی بود. ولی در سال ۱۹۷۱، دولت یک مبارزه هماهنگ تحت عنوان تلاش صنایع سنگین و شیمیایی را به منظور تأسیس شش صنعت خاص آغاز کرد. به دنبال آن، دولت حمایت خود را افزایش داد و انگیزه‌های بسیاری را برای بنگاههایی که فعالیت خود را بطور دقیق کنترل می‌کردند، فراهم آورد. در این کشور معیار

۱. استفدیار رستمی، «نظری اجمالی به کشورها»، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، شماره ۱۹، (۱۳۸۱)، ص ۱۵-۱.

موفقیت، عملکرد صادراتی بود و در نهایت انتظار می‌رفت که کل سوبسیدها برگشت خورده و جبران شوند.

در دوره ۱۹۸۰ - ۱۹۷۹ کشور کره، در نتیجه دومین شوک ناشی از افزایش قیمت نفت با مشکلات فراوانی روبرو شد و سیاست صنایع سنگین و شیمیایی را رها کرد و تجارت آزاد را در پیش گرفت. سپس کنترل خود را بر بخش مالی کاهش داد. برخی از اقتصاددانان کره‌ای معتقدند تایوان، بدون آنکه متحمل هزینه‌های صنایع سنگین شود، عملکرد بالاتری نسبت به کره داشته است. برخی دیگر بر این باورند که دخالت دولت در تسریع فرایند پویای برتری نسبی موفق بود و اگر قیمت نفت افزایش نمی‌یافت، پروژه‌ها همچنان با موفقیت تکمیل می‌شد. بررسی مورد کره نشان می‌دهد که در هیچ کشور به سرعت صنعتی شده دیگری، تا این حد دولت در اقتصاد دخالت نکرده است.

سنگاپور

کشور سنگاپور با جمعیت ۲۹۴۸ هزار نفر در سال ۲۰۰۰ و مساحت ۶۱۸ کیلومتر مربع کوچکترین کشور تازه صنعتی شده محسوب می‌شود. دولت سنگاپور در مورد سیاست دخالت دولت به جای نیروهای بازار تا حدودی تردید داشته است، اگرچه می‌دانست که اندازه و انعطاف پذیری اقتصاد، آشکارا کنترل را آسانتر می‌کند. سنگاپور به عنوان یک دولت شهر^۱ توصیف شده است: زیرا در آن تمایز بین دولت و بخش خصوصی، و در واقع تمایز بین رهبری سیاسی و دیوان سالاری، نامشخص است. کلید اولیه راهبرد صنعتی سنگاپور ارزیابی دقیق منابع ملی کشور بود که بر پایه هدفهای روشن صنعتی و درک ارتباط بین منابع مورد نیاز صورت گرفته است. سنگاپور بدون سرمایه، تکنولوژی و توان کارفرمایی، برنامه صنعتی شدن خود را از طریق شرکتهای چند ملیتی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، دنبال کرده است. برای جذب سرمایه خارجی، سنگاپور سرمایه‌گذارهای وسیعی در زمینه آموزش، مهارتهای فنی و بخشهای زیربنایی انجام داده است. در موارد ضروری دولت از شرکتهای وابسته به خود برای پیشبرد هدفهای توسعه، کمک گرفته است؛ اگرچه عملکرد این شرکتهای با معیارهای

^۱. Corporate- State

تجاری خصوصی منطبق بوده است. به هر حال این دولت - شهر با منابع مادی محدود مجبور است که به صادرات مجدد وابسته باشد؛ ولی رهبران نسل اول سنگاپور راهبرد صنعتی خود را بر محور سیاست نیروی کار استوار ساختند. اولین برنامه پنج ساله سنگاپور بر آموزشهای فنی، مدرسه‌سازی و تنظیم خانواده تأکید داشت. وضع قانون اشتغال در سال ۱۹۶۷ - که شامل مقررات اشتغال ملی بود - از اولویتهای سیاسی دولت بشمار می‌رفت. به موجب این قانون، سه منظور جذب سرمایه‌گذارهای خارجی، امتیازات خاصی برای کارگران در نظر گرفته شده بود. یک سال بعد قانون روابط صنعتی موافقت‌های چانه‌زنی دسته جمعی به تصویب رسید. در سال ۱۹۷۲ شورای ملی دستمزد، به منظور تعیین دستمزدها برپایه بهره‌وری نیروی کار و هزینه زندگی ایجاد شد و همانند کره، دستمزدها در سنگاپور به عنوان ابزاری برای تضمین رقابت به کار گرفته شد. برای متعادل ساختن این نوع دخالتها در بازار کار، سیاستهای اجتماعی (همانند تعیین مسکن) نیز به منظور افزایش سطح زندگی و بالا بردن نقش آموزش عمومی مورد تأکید قرار گرفت. علاوه بر تشویق سرمایه‌گذارهای خارجی، دولت در اواخر دهه ۱۹۷۰ تصمیم گرفت که صنایع دارای تکنولوژی سطح بالا و با ارزش افزوده بیشتر را توسعه دهد. دولت به منظور انتقال اقتصاد از صنایع صنعتی کاربر، سیاست دستمزد بالا را در پیش گرفت. اگرچه این سیاست موجب تشویق سرمایه‌گذاری در صنایع الکترونیک، ماشین آلات، صنایع شیمیایی و محصولات تولید شده استاندارد گردید، در سال ۱۹۸۵ سنگاپور نخستین رکود شدید خود را تجربه کرد. به جای کاهش ارزش پول داخلی، دولت تصمیم گرفت که هزینه‌های نیروی کار را از طریق کاهش شدید کمکهای کارفرمایان به صندوق مرکزی تأمین اجتماعی پایین آورد. همراهی اتحادیه کارگری با دولت و رهبری سیاسی امکان کاهش دستمزدها را به میزان دوازده درصد فراهم ساخت. در واقع، دولت از طریق تعدیل دستمزدها، افزایش مهارتها و انگیزه‌های مالی برای تغییر الگوی تجاری خود، سعی کرد جلوتر از رقبای خود در آسیای شرقی قرار گیرد.

تایوان

نگاهی به تاریخ کشور تایوان نشان می‌دهد که شرایط اولیه این کشور باتوجه به زیر بنای اقتصادی حاصل از زمان استعمار ژاپن، استعدادهای کارفرمایی برگرفته از چین و کمکهای اقتصادی ایالات متحده، منحصر به فرد بوده است. ولی صنعتی شدن سریع کشور، اغلب مربوط به سیاستهای داخلی بوده است. علاوه بر موفقیت‌های اولیه، اصلاحات ارضی در تعدیل چشمگیر درآمد و ثروت، سیاستهای ثبات اقتصادی، سرمایه‌گذاریهای داخلی و توسعه صنعتی بسیار مؤثر بوده است.

پس از مرحله جایگزینی واردات در سالهای ۱۹۵۷ - ۱۹۵۳، دولت سیاست تشویق صادرات را طی سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۵۸ دنبال کرد. دولت با فراهم کردن شرایط تجارت آزاد و ایجاد انگیزه‌های صادراتی، به تدریج به کاهش حمایت‌های وارداتی و جبران تورم‌های ضد صادراتی پرداخت. دولت همچنین ضمن تعیین هدف‌های صادراتی توسعه، صنایع کار بر را مورد حمایت قرار داد. رشد اقتصادی بین سالهای ۷۲-۱۹۶۳ تقریباً دوازده درصد در سال بود. به دلایل مختلف اقتصادی و سیاسی، در دهه ۱۹۷۰ دولت با سرمایه‌گذاریهای وسیع در بخش‌های زیر بنایی، بهبود کیفیت صنعتی و جایگزینی واردات بیشتر یک راهبرد مبتنی بر خود اتکایی را دنبال کرد. بنگاه‌های عمومی به عنوان ابزاری برای سیاست‌های صنعتی، بویژه در صنایع سنگین و شیمیایی، به کار گرفته شدند. برخی از بنگاه‌های عمومی؛ برای مثال، شرکت فولاد چین، بسا برهر معیار، عملکرد بسیار چشمگیری داشتند، ولی بسیاری از بنگاه‌های دیگر با شکست روبرو شدند. اگر چه عملکرد اقتصادی بطور کلی رضایتبخش بود، ولی از نظر رقابتی با محدودیتهای خاصی مواجه بوده است. در دهه ۱۹۸۰، سیاست در جهت تأکید بیشتر به سوی آزادسازی و توسعه صادرات تغییر کرد که نتایج آن عالی بود؛ زیرا مازاد تراز پرداخت‌های بسیار زیادی ایجاد شد و سرمایه‌گذاریهای تایوان در منطقه به مقیاسی قابل رقابت با ژاپن رسید.

هنگ کنگ

هنگ کنگ نیز با جمعیت ۶۷۷۵۰۰۰ نفر در سال ۲۰۰۰ و ۱۰۷۵ کیلومتر مربع مساحت از دیگر کشورهای تازه صنعتی شده موفق به حساب می‌آید. هنگ کنگ توسعه خود را با سیاست تشویق صادرات، در اوایل دهه ۱۹۵۰؛ یعنی یک دهه قبل از سایر کشورهای تازه صنعتی شده، آغاز نمود. برنامه هنگ کنگ به دلیل نقش کوچک و غیرمداخله‌گرانه دولت از سه کشور دیگر متفاوت بوده است. طی چهل سال گذشته، هنگ کنگ بالاترین نرخ رشد اقتصادی و بهره‌وری را داشته است. صنعتی شدن به وسیله صنعتگران مهاجر، که اغلب از شانگهای بودند، آغاز شد و به وسیله کارفرمایان تجاری محلی توسعه یافت. بنگاههای کوچک، با حمایت دولت- که خود را متعهد به ثبات و عدم دخالت مثبت^۱ کرده بود- توسعه یافتند.

طی دوازده سال گذشته، شکوفایی هنگ کنگ به دلیل ارتباط آن با چین بوده است. از سوی دیگر، چین نیز از ارتباط با هنگ کنگ منتفع شده است. طی این دوره، میانگین درآمد در چین دو برابر شد که از هر کشور دیگر سریعتر بوده است. رشد گانگ دانگ^۲، منطقه‌ای نزدیک هنگ کنگ که دارای میلیونها کارگر مهاجر است، پدیده‌ای حیرت‌انگیز بوده است. انتظار می‌رود که این منطقه به پنجمین «ببر» تبدیل شود. این موفقیت در سایه سیاستهای بازار آزاد و عدم دخالت دولت کسب شده است.

مالزی (جایگزین)^۳

مالزی که از جمله کشورهای توسعه یافته جدید محسوب می‌شود، دارای جمعیتی حدود ۲۰۴۹۷ هزار نفر در سال ۲۰۰۰ و مساحتی در حدود ۳۲۹۷۵۷ کیلومتر مربع است. این کشور اخیراً بشدت رشد کرده است. مالزی طی برنامه پنج ساله چهارم (۱۹۸۵ - ۱۹۸۱) خود سیاست جایگزینی واردات را با طرحی نوین سازی شده دنبال کرد. الگوی این کشور، ژاپن و کره بود. در راستای این سیاست اصطلاح «به سیاست شرق نگاه کن»، در ابتدای

^۱. Positive Non- Intervention

^۲. Guangdong

^۳. کشور مالزی از جمله کشورهای توسعه یافته جدید، NNIC است که به عنوان جانشینی برای تایوان (به دلیل عدم وجود اطلاعات مربوط به تایوان)، بررسی می‌گردد.

برنامه در سال ۱۹۸۱ به کار گرفته شد و مشاوران کره‌ای برای کمک در انتخاب صنایع برنده به مالزی دعوت شدند. دولت «شرکت صنایع سنگین» را تأسیس کرد. این شرکت مسئول ایجاد یک رشته صنایع اساسی، مانند فلزات اساسی، ماشین آلات و تجهیزات، اتومبیل، مواد ساختمانی، کاغذ، الوار و پتروشیمی بود. سرمایه‌گذاری بخش عمومی در شرکت صنایع سنگین از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ به شش تا هشت میلیارد رینگیت^۱ رسید که معادل بودجه ملی بود.

نماد و مظهر این سیاست‌گزینی صنعتی، تولید اتومبیل پروتون ساگا^۲ بود که با یارانه بسیار سنگین دولت مالزی و شریک ژاپنی آن؛ یعنی میتسوبیشی عملی شد. برعکس سیاست صنعتی کره که هدفش رسیدن به سطح رقابت بین‌المللی بود، سیاست صنعتی شدن مالزی، اگرچه تحت نظارت دولت بود، چنین هدفی را دنبال نمی‌کرد. از آنجا که صنایع سنگین مالزی از مدیریت بسیار ضعیف و نیز مازاد ظرفیت برخوردار بودند، سرمایه‌گذاری در این صنایع به اتلاف منابع سرمایه‌های انجامید. بین سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۸۱، شمار بنگاههای عمومی غیر مالی از ۴۹۸ به ۷۰۲ بنگاه افزایش یافت؛ در حالیکه در این مدت درصد بنگاههای سودآور از ۶۲ درصد به ۵۵ درصد رسید. در رویارویی با این گونه کسریهای فزاینده، دولت سیاست خود را تغییر داد و یک برنامه اساسی خصوصی سازی را آغاز کرد. درسهایی که از تجربه مالزی می‌توان گرفت، عبارتند از:

سیاست صنعتی به جای آنکه دنبال رسیدن به سطح کارایی بین‌المللی یا هدفهای صادراتی باشد، به دنبال هدفهای صنعتی داخلی بوده است، به همین دلیل نظام پاداش و جریمه نمی‌توانست بطور کامل اجرا شود.

- هدفهای کلی روشن نبود تا بتوان صنایع نوپا را مورد ارزشیابی قرار داد.
- رقابت داخلی برای ایجاد انگیزه‌ها ناکافی بود و نظام مالیاتی بخش دولتی نیز نارسایی داشت.

^۱ رینگیت واحد پول ملی مالزی است. در دسامبر ۱۹۹۵ هر دلار آمریکا معادل ۲/۴۵ رینگیت بود.

^۲ Proton Saga

- گزینش صنایع تا حد بسیار زیادی بر پایه معیار سنتی جایگزین واردات متکی بود و توجه کمتری به بازاریابی جهانی صورت می‌گرفت.

عملکرد کشورهای تازه توسعه یافته

در این بخش سیاستها و عملکرد اقتصادی کشورهای تازه صنعتی شده (NICs) شرق آسیا و ایران را در دوره ۲۰۰۰-۱۹۷۵ مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این بخش اطلاعاتی راجع به رشد اقتصادی نسبت پس‌انداز داخلی، کارایی سرمایه‌گذاری و عملکرد صادراتی ارائه می‌شود و نتایج بر حسب سیاستهای بکار گرفته شده تحلیل خواهند شد.

عملکرد رشد

کشورهای تازه صنعتی شده در سال ۱۹۸۰ سطح درآمد ناخالص سرانه به نسبت پایینی داشتند؛ طوریکه کشورهای کره و مالزی از نظر درآمد سرانه بعد از ایران قرار داشتند و بقیه آنها (هنگ کنگ و سنگاپور) نیز تفاوت فاحشی با وضعیت ایران نداشتند؛ اما وضعیت در ۲۵ سال بعد بطور چشمگیری تغییر کرد؛ طوریکه در سال ۲۰۰۰ هر چهار کشور ذکر شده بطور چشمگیری از ایران فاصله گرفتند. تغییرات به صورتی اتفاق افتاد که درآمد سرانه این کشورها از ۳/۷ برابر برای مالزی تا ۸/۹، ۱۰/۳ و ۱۴/۳ به ترتیب برای سنگاپور، هنگ کنگ و کره، طی دوره ۲۰۰۰-۱۹۷۵ افزایش یافته است، در حالیکه درآمد سرانه ایران، طی این دوره با ۲۵ درصد کاهش از ۲۲۵۰ دلار در سال ۱۹۸۰، به ۱۶۸۰ دلار در سال ۲۰۰۰ کاهش یافته است.

جدول ۱. مقادیر درآمد ناخالص سرانه بر حسب دلار (به قیمت جاری)

	۲۰۰۰/۱۹۸۴	۲۰۰۰	۱۹۹۹	۱۹۹۸	۱۹۹۷	۱۹۹۶	۱۹۹۵	۱۹۹۰	۱۹۸۵	۱۹۸۰	۱۹۷۵	
ایران	۰/۷۴	۱۶۸۰	۱۶۰۰	۱۶۵۰	۱۶۷۰	۱۵۱۰	۱۲۲۰	۲۵۹۰	۳۵۲۰	۲۲۵۰	-	
هنگ‌کنگ	۱۰/۳	۲۵۹۲۰	۲۴۶۹۰	۲۴۰۰۰	۲۵۲۹۰	۲۴۰۸۰	۲۳۱۲۰	۱۲۶۸۰	۶۰۸۰	۵۷۹۰	۲۵۰۰	
کره	۱۴/۳	۸۹۱۰	۸۴۸۰	۸۴۷۰	۱۱۳۹۰	۱۱۳۶۰	۱۰۲۵۰	۵۷۴۰	۲۲۷۰	۱۷۸۰	۶۲۰	
سنگاپور	۸/۹	۲۴۷۴۰	۲۴۱۹۰	۲۴۵۸۰	۲۷۴۴۰	۲۵۳۰	۲۲۰۱۰	۱۱۷۴۰	۶۸۵۰	۴۸۲۰	۲۷۷۰	
مالزی	۳/۷	۲۳۸۰	۳۴۵۰	۳۶۴۰	۴۶۰۰	۴۴۸۰	۴۰۳۰	۲۳۸۰	۱۹۴۰	۱۸۳۰	۹۱۰	

Source: Balassa, Bela, Policy Choices in the Newly Industrializing Countries, (2000).

پس انداز داخلی، رشد اقتصادی و کارآیی سرمایه‌گذاری

محققان جهت بررسی اختلاف در عملکرد رشد اقتصادی بین کشورهای NICs و بقیه کشورها شاخصهای متعددی را بکار گرفته اند که از جمله آنها می‌توان به نسبت پس انداز ناخالص داخلی، کارآیی سرمایه‌گذاری، جهت‌گیری نگاه به خارج، رشد صادرات و... اشاره کرد، که در این قسمت ما به بررسی نسبتهای پس انداز و کارآیی سرمایه‌گذاری در این کشورها در مقایسه با ایران می‌پردازیم.

در دوره ۸۵-۱۹۷۶ هر چند که کشور ایران از لحاظ عملکرد رشد اقتصادی وضعیت مطلوبی نداشته، اما از لحاظ نسبت پس‌انداز ناخالص داخلی بین کشورمان و کشورهای NICs تفاوت چشمگیری مشاهده نمی‌گردد؛ طوریکه حتی نسبت پس انداز در ایران با ۲۷ درصد بالاتر از رقم متناظر با کشورهای کره و مالزی به ترتیب با ۲۳/۷ و ۲۶ درصد بوده است. اما در دوره بعدی؛ یعنی سالهای ۹۵-۱۹۸۵ وضعیت تغییر کرد و همه کشورهای NICs نسبتهای پس انداز داخلی شان بطور اساسی افزایش یافت؛ در حالیکه در ایران کاهش شش درصدی را در نسبت پس انداز مشاهده می‌کنیم از نظر رشد اقتصادی نیز متوسط نرخ رشد حقیقی در این کشورها بین ۳ تا ۴ برابر رشد در ایران بوده است.

اما در دوره بعدی؛ یعنی سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۵ هر چند که در نسبتهای پس انداز این کشورها تغییر چندانی مشاهده نمی‌شود، اما رشد اقتصادی آنها آهنگی کند تر به خود گرفته؛

طوریکه در کشورهایی چون هنگ- کنگ و کره به پنجاه درصد رقم دوره قبل تقلیل می‌یابد. در این دوره وضعیت ایران تا حدی بهبود می‌یابد و نرخ رشد اقتصادی به ۳/۷ درصد و نسبت پس انداز به ۲۸ درصد افزایش می‌یابد.

جدول ۲. نرخ رشد اقتصادی و نسبت پس انداز ناخالص داخلی

۱۹۷۵-۲۰۰۰	۱۹۹۵-۲۰۰۰	۱۹۸۵-۹۵	۱۹۷۵-۸۵	
نرخ رشد GDP	نرخ رشد GDP	نرخ رشد GDP	نرخ رشد GDP	
نسبت پس انداز	نسبت پس انداز	نسبت پس انداز	نسبت پس انداز	
۱/۹ ۲۵	۲/۷ ۲۸	۲/۳ ۲۱	۰/۶ ۲۷	ایران
۶/۷ ۳۰	۲/۴ ۳۱	۶/۲۴ ۲۰/۸	۸/۷ ۲۹/۸	هنگ کنگ
۷/۲ ۲۹/۵	۴/۸ ۳۳/۵	۸/۵ ۳۱/۴	۷/۴ ۲۳/۷	کره
۷/۷ ۴۳	۶/۲ ۵۰	۸/۸ ۴۵	۷/۲ ۲۴/۹	سنگاپور
۶/۹ ۳۶	۴/۶ ۴۳	۸/۱ ۳۹	۶/۸ ۲۶	مالزی

Source: Balassa, Bela, Policy Choices in the Newly Industrializing Countries, (2000).

بطور کلی طی دوره ۱۹۷۵-۲۰۰۰ تفاوت چشمگیری بین نسبت پس انداز داخلی و رشد اقتصادی در ایران و این کشورها مشاهده می‌شود؛ طوریکه در مورد نسبتهای پس انداز این اختلاف بین ۱۸-۴/۵ درصد بیشتر از ایران بوده و نرخ رشد اقتصادی کشورمان نیز به مقدار ۳ تا ۴ برابر، کمتر از رقم مشابه در این کشورهاست.

جهت مقایسه کارآیی سرمایه‌گذاری، شاخص ضریب فزاینده محصول نسبت به سرمایه ICOR^۱ را محاسبه نموده ایم. با علم به اینکه این شاخص به دلیل عدم تفکیک اثرات سایر

^۱. Incremental Capital- Output Ratio

عوامل تولید قادر به اندازه گیری اثر خالص سرمایه برای محصول نمی‌باشد؛ اما به دلیل سادگی این شاخص و اینکه نتایج بدست آمده از آن با واقعیات تطبیق دارد، آن را بکار گرفته‌ایم.

نتایج حاصل از این شاخص، بیانگر آن است که در دوره ۱۹۷۵-۲۰۰۰ کارآیی سرمایه‌گذاری در ایران کمتر از کشورهای NICS بوده است، مقدار این شاخص در ایران برابر ۲/۹ بوده است؛ درحالیکه در همه کشورهای تازه صنعتی شده بالای ۳/۲ بوده و در مالزی حتی به ۳/۸ نیز می‌رسد.

بررسی روند این شاخص از سال ۱۹۷۵ به ۲۰۰۰ نیز بیانگر این واقعیت است که در حالیکه کارآیی سرمایه‌گذاری طی زمان، در سایر کشورها، رو به رشد بوده، در ایران این شاخص روندی نزولی داشته است.

جدول ۳. شاخص ICOR (ضریب فزاینده محصول به سرمایه در ایران و کشورهای NICS)

۱۹۷۵-۲۰۰۰	۱۹۹۵-۲۰۰۰	۱۹۸۵-۹۵	۱۹۷۵-۸۵	
۲/۹	۲/۵	۴/۳	۴/۹	ایران
۳/۶	۷/۳	۲/۵۴	۴/۷	هنگ کنگ
۲/۴	۴/۹	۲/۵	۲/۳	کره
۳/۲	۴/۴۶	۲/۲۵	۲/۲	سنگاپور
۳/۸	۵	۶/۸	۳/۸	مالزی

Source: Balassa, Bela, Policy Choices in the Newly Industrializing Countries, (2000).

نقش صادرات

کشورهای NICS، همانطور که نسبتهای بالای صادرات و واردات به GDP ارائه شده در جدول شماره چهار نشان می‌دهند، از طریق اقتصاد باز به نرخ‌های بالای رشد اقتصادی دست یافته‌اند؛ بطوریکه متوسط نسبت صادرات به GDP در دوره مورد بررسی (۲۰۰۰-۱۹۷۵) برای کشورهای هنگ کنگ، کره، سنگاپور و مالزی به ترتیب برابر با ۱۲۵/۵، ۳۵/۴،

۱۷۴/۸ و ۸۹/۵ درصد است؛ اما در ایران این نسبت برابر با ۲۲/۲ درصد می‌باشد که در مقایسه با کشورهای مورد بررسی، رقم بسیار پایینی است. به عنوان شاخصی از درجه باز بودن اقتصاد، آمار حجم کل تجارت خارجی در کشورهای ذکر شده به GDP نیز بر درجه بالای باز بودن این اقتصادها دلالت دارد. متوسط حجم تجارت به GDP در کشورهای هنگ‌کنگ، کره، سنگاپور و مالزی، طی دوره ۱۹۷۵-۲۰۰۰ به ترتیب برابر با ۲۸۴/۴۵، ۷۰/۷۱، ۳۴۰/۹۶ و ۱۶۸/۸۹ بوده؛ در حالیکه این رقم در ایران ۴۸/۱۸ درصد بوده است. اختلاف های ذکر شده توسط تفاوت در اندازه کشورها قابل توجیه نیست، چون در حالیکه هنگ کنگ و سنگاپور به ترتیب با جمعیت ۶۷۷۵ و ۲۹۴۸ نفر کشورهای کوچکی هستند، جمعیت کشور مالزی ۲۰۴۹۷ نفر می‌باشد و کره با جمعیتی حدود ۵۰۹۸۱ نفر از لحاظ بزرگی به ایران با جمعیت ۶۳۶۶۳ نفر شبیه تر است.

جدول ۴. نسبت صادرات و واردات به GDP (به درصد)

متوسط دوره	نسبت واردات به GDP					متوسط دوره	نسبت صادرات به GDP						
	۲۰۰۰	۱۹۹۵	۱۹۹۰	۱۹۸۵	۱۹۸۰		۱۹۷۵-۲۰۰۰	۲۰۰۰	۱۹۹۵	۱۹۹۰	۱۹۸۵		۱۹۸۰
۱۹	۸/۰	۱۷/۹	۲۳/۵	۸	۱۷/۳	۲۳/۳	۷/۳	۱۱	۲۲	۸	۱۲/۳	۸۲/۱	ایران
۱۲۳	۳۳۱	۱۵۳/۸	۱۲۱	۹۹/۷	۹۰/۱	۷۹	۱۲۵/۵	۱۴۹/۵	۱۳۴/۳	۱۰۹	۸۹/۹	۸۴/۳	هنگ‌کنگ
۳۵/۳	۸/۲	۳۱/۷	۳۰/۳	۳۲/۳	۴۰/۷	۳۵/۷	۳۵/۳	۳۰	۲۹	۳۲/۹	۳۲/۷	۲۷/۳	کره
۱۶۱	۱۱۱	۱۶۲	۱۹۵	۱۷۰	۲۲۲/۷	۱۵۳/۵	۱۷۳/۸	۱۸۰	۲۰۲	۱۶۸	۲۱۵	۱۴۱	سنگاپور
۷۹/۳	۳۰۱	۹۸	۳۷/۳	۴۹	۵۴/۳	۴۷/۵	۵۸/۵	۱۲۵/۵	۹۷/۷	۵۴	۱۰۶/۱	۴۳	مالزی

Source: Balassa, Bela, Policy Choices in the Newly Industrializing Countries, (2000).

جدول ۵. ترکیب صادرات کشورهای تازه صنعتی شده در مقایسه با ایران

۲۰۰۰			۱۹۸۰			سال
گروه ۳	گروه ۲	گروه ۱	گروه ۳	گروه ۲	گروه ۱	گروه کشور
۷/۳	۸۹/۳	۳/۴	۴/۸	۹۳/۵	۱/۶	ایران
۹۵/۳	۲/۴	۱/۹۵	۹۵/۶	۱/۶	۱/۹	هنگ کنگ
۹۰/۸	۶/۷	۲/۵	۸۹/۵	۱/۳	۸/۸	کره
۸۵/۶	۱۰/۸	۲/۷	۴۷	۲۷/۸	۱۸/۵	سنگاپور
۸۰/۴	۱۰/۶	۸/۲	۱۸/۸	۳۵	۴۶/۱	مالزی

Source: Balassa, Bela, Policy Choices in the Newly Industrializing Countries, (2000).

گروه ۱. محصولات کشاورزی و مواد خام غذایی

گروه ۲. سوخت و سنگهای معدنی و فلزات

گروه ۳. کالاهای صنعتی

در کره و مالزی افزایش نسبت صادرات به GDP، طی دوره ۲۰۰۰-۱۹۷۵، بیانگر نقش مؤثر صادرات در رشد اقتصادی است. در سنگاپور و هنگ کنگ نیز که از همان ابتدای دوره از نسبتهای بالای صادرات به GDP بر خوردار بوده‌اند؛ آمار این کشورها توسط ترانزیت کالا تأثیر پذیرفته است. البته لازم به ذکر است که در این دو کشور بویژه در سنگاپور نتایج، بیشتر تحت تأثیر واردات مواد خام و اولیه و پردازش آنها برای صادرات مجدد قرار گرفته است.

توسه صادرات در کشورهای تازه صنعتی شده شامل یک جایجایی از صادرات مواد خام غذایی و کشاورزی، سوخت و سنگهای معدنی به سمت کالا های صنعتی است، در کشور کره سهم مواد خام غذایی و کشاورزی از ۸/۸ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۲/۵ درصد در سال ۲۰۰۰ در سنگاپور از ۱۸/۵ درصد به ۲/۷ درصد و در مالزی از ۴۶/۱ درصد به ۸/۲ درصد رسیده است.

در زمینه سوخت و سنگهای معدنی نیز وضعیت مشابهی را شاهد هستیم سهم این مواد از سال ۱۹۸۰ به ۲۰۰۰ در سنگاپور از ۲۷/۸ به ۱۰/۸ درصد و در مالزی از ۳۵ درصد به ۱۰/۷ درصد تقلیل یافته است. در همه کشورهای تازه صنعتی شده سهم کالاهای صنعتی روندی فزاینده را طی نموده؛ بطوریکه سهم این کالاها از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ در کشورهای هنگ کنگ، کره، سنگاپور و مالزی از ۹۵/۶، ۸۹/۵، ۴۷ و ۱۸/۷۵ به ترتیب به ۹۵/۳، ۹۰/۸، ۸۵/۶ و ۸۰/۴ افزایش یافته است، در ایران وضعیت برعکس کشورهای ذکر شده است؛ یعنی طی دوره ۲۰۰۰-۱۹۸۰ حدود ۹۰ درصد صادرات ایران را سوخت، سنگهای معدنی و فلزات تشکیل داده است و سهم کالاهای کشاورزی و مواد خام غذایی نه تنها تقلیل نیافته؛ بلکه از ۱/۶ به ۳/۴ افزایش یافته است، در حالیکه سهم کالاهای صنعتی در یک روند با ثبات از ۴/۸ به ۷/۳ افزایش یافته که در مقایسه با بقیه کشورها رقم بسیار ناچیزی است

سیاستهای عملی

آمارهای ذکر شده در بخشهای قبل بیانگر آن است که در دوره مورد بررسی؛ یعنی ۲۰۰۰-۱۹۷۵ عملکرد رشد بی نظیر کشورهای تازه صنعتی شده، با نرخهای بالای پس انداز؛ سطح بالای کارایی سرمایه‌گذاری و نقش مؤثر صادرات از طریق مشارکت در بکارگیری کارای و جوه سرمایه‌گذاری مربوط است.

به استثنای کشور هنگ کنگ، همه کشورهای در حال توسعه مرحله اول استراتژی جایگزینی واردات؛ یعنی جایگزینی تولیدات داخلی به جای کالاهای مصرفی بی دوام وارداتی را پشت سر گذاشته اند. تولید این محصولات شامل: پوشاک، نساجی، کفش و چرم، وسایل منزل و مبلمان است که مطابق امکانات تولیدی کشورها، متفاوت است. کشورهای تازه صنعتی شده در ابتدا، نیروی کار را به صورت وسیعی در فرایندهای تولیدی ساده‌ای بکار گرفتند که از لحاظ صرفه به مقیاس مشکل خاصی ایجاد نمی کردند و به وجود ساختار صنعتی پیچیده نیاز نداشتند.

پس از طی مرحله اول جایگزینی واردات، نرخ رشد تولیدات صنعتی نمی توانست به صورت مزاد بر مصرف داخلی ادامه یابد، که در این شرایط کشورها با دو گزینه مواجه شدند:

سیاست صادرات کالاهاى مصرفى بى دوام را در پيش بگيرند؟ و يا اينكه به سوى مرحله دوم جاىگزىنى واردات كه عبارت از جاىگزىنى كالاهاى با دوام و واسطه‌اى وارداتى با توليدات داخلى است، حركت نمايند؟

در بين كشورهاي تازه صنعتى شده دو كشور كره و سنگاپور در اواخر دهه ۱۹۶۰ استراتژى اول را برگزيدند، اين كشورها همچنين سياستهاي اصلاحات مالي را انجام دادند كه موجب افزايش نرخهاي پس انداز داخلى و همچنين افزايش كارآيى سرمايه‌گذارى در اين كشورها شد.

اما در ايران نرخ بهره منفى موجب سركوب مالي گرديد كه در نهايت سبب كاهش پس انداز داخلى و عدم تخصيص كارآيى مقادير پس انداز شده، گرديد. ايران همچنين به سمت مرحله دوم جاىگزىنى واردات حركت كرد و موجب افزايش هزينه توليد صنعتى كشور شد؛ كه متناسب با امكانات توليدى كشور نبود.

وجود كارخانجات بزرگ سرمايه بر در ايران - كه كالاهاى توليدى آنها نه رضايت مصرف كننده داخلى را تأمين مى كند و نه در بازارهاي جهاني قابل رقابت است - خود گواه بر اين مدعا است. بررسى شاخص ميزان جهت گيرى صادراتى (كه در طرح استراتژى توسعه صنعتى كشور مورد برسى قرار گرفته) نشان دهنده آن است كه مقدار اين شاخص براى ايران بسيار پايين تر از ساير گروهها، بر اساس تقسيم بندي كشورهاي جهان در غالب گروه بنديهاي درآمدى منطقه اى بر اساس گزارش توسعه انساني، حتى گروه كشورهاي با درآمد پايين بوده است و ضعيت موجود گويای آن است كه فرايند توليدات صنعتى در ايران درونگرا و اغلب بازارهاي داخلى را هدف قرار داده است^۱

علت اين امر حمايت بى رويه دولت از صنايع و بستن دروازه كشور به روى بيشتري كالاهاى صنعتى بوده كه در راستاى سياست جاىگزىنى واردات صورت گرفته و ايسن سياست باعث شده كه بنگاههاي صنعتى كشور، توان رقابت پذيرى خود را از دست بدهند و مقياس توليد آنها در سطح تقاضاى داخلى باقى بماند. مطالعات انجام شده درباره تقاضاى خانوارها نشان مى دهد كه كه تقاضاى خانوارها در داخلى كشور با توجه به سطح در آمد آنها براى برخى

۱. مسعود نيلي، استراتژى توسعه صنعتى كشور، (تهران، دانشگاه صنعتى شريف، ۱۳۸۲)، صص ۵۸-۵۹.

از محصولات صنعتی به اندازه ای نیست که صنعت مورد نظر با تکیه بر تقاضای داخل بتواند در مقیاس اقتصادی شکل بگیرد، این کالاها اغلب در گروه تولید محصولات صنعتی بادوام هستند.

به دلیل عدم شکل گیری مقیاس بهینه تولید، هزینه‌های تولید روز به روز در حال افزایش است و این هزینه‌های داخلی بالا، منجر به کاهش کارایی سرمایه‌گذاری در کشورهایی شده است که بی وقفه استراتژی جایگزینی واردات را دنبال می‌کنند. برای جبران این هزینه‌ها کشورها حمایت‌های وارداتی را افزایش می‌دهند که خود سیاستی تبعیض آمیز بر ضد صادرات است و در نهایت هزینه‌های سیاست جایگزینی مستمر واردات به صورت کاهش در رشد اقتصادی و صادرات، ظاهر می‌گردند که آمارهای بررسی شده در بخش قبل بیانگر این وضعیت در اقتصاد ایران است.

در موفقیت کشورهای شرق آسیا سیاستهای اتخاذ شده نقش محوری داشته‌اند؛ به این معنی که مهمترین عامل در موفقیت این کشورها انگیزه قوی و تمایل این کشورها به رها کردن سیاستهای ناموفق بوده است. در این کشورها سیاستها در صورت عدم کارایی در عمل به سرعت تغییر می‌کردند؛ به عنوان مثال می‌توان به رهاسازی سیاستهای گزینشی در مالزی در اوایل دهه، ۱۹۸۰، محدود کردن سیاست صنایع سنگین و شیمیایی در کره در سالهای ۸۹-۱۹۷۰ و رها سازی دستمزد های بالا در سنگاپور در سال ۱۹۸۵ اشاره کرد.

این کشورها همچنین از رهبری آرمانی و دیوانسالاری کارآمد برخوردار بودند. آنها توانستند وفاق ملی را در جهت هدفهای توسعه بدست آورند و ابزارهای سیاستی متمرکز را به جای راهبردهای به نسبت مداخله‌گرانه دولت به وجود آورند؛ در این امر تنظیم اقتصاد کلان، جهت‌گیریهای نگاه به خارج و سرمایه‌گذاری در منابع انسانی و ثبات سیاسی در کامیابی‌های شرق آسیا مؤثر بوده است.

بر خلاف دیدگاههای متعارف کنونی یکی از عوامل کلیدی در موفقیت کشورهای شرق آسیا، دولت فعال بوده است؛ منظور از دولت فعال دولت کوچکتر است نه دولت بزرگتر که دامنه فعالیتش گسترده تر باشد.

تحلیل داده‌ها و محاسبه شاخصهای مزیت نسبی بخشها

پس از بیان مفهوم مزیت نسبی، شاخصهای محاسبه آن و بررسی وضعیت کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا- که در بخشهای اول و دوم مقاله مورد بررسی قرار گرفتند- ارائه می‌گردد. در این بخش به محاسبه شاخصهای مزیت نسبی در بخشهای سه گانه کشاورزی، خدمات و صنعت و تحلیل آنها برای دوره مورد بررسی می‌پردازیم.

در این بخش سعی می‌شود تا با مقایسه نتایج محاسبات مربوط به مزیت نسبی بخشهای کشاورزی، صنعت و خدمات کشورهای تازه صنعتی شده، با توجه به مقادیر بدست آمده برای بخشهای مختلف اقتصادی ایران به پرسشهای این تحقیق پاسخ داده شود؛ یعنی آیا از سال ۱۹۸۴ تا کنون کشورهای تازه صنعتی شده تغییر مزیت نسبی داده اند؟ آیا در این راستا مزیت‌های ایران در بخشهای مختلف تغییر یافته است؟ آیا داشتن مزیت نسبی در بخش صنعت، باعث رشد بیشتر اقتصادی می‌شود؟ برای پاسخ دادن به این پرسشها ما سه فرضیه زیر را بررسی می‌کنیم:

۱. کشورهای تازه صنعتی شده به سوی صنعت، تغییر مزیت نسبی داده‌اند.
 ۲. ایران هم جهت با این کشورها تغییر مزیت نسبی نداده است.
 ۳. رشد اقتصادی با مزیت نسبی در بخش کشاورزی رابطه منفی و با مزیت نسبی بخشهای صنعت و خدمات رابطه مثبت دارد.
- برای آزمون فرضیه‌ها از شاخص مزیت نسبی تکامل یافته بالاسا و تحلیل رگرسیون داده‌های ترکیبی Panel data استفاده می‌گردد. اطلاعات و آمار مورد نیاز در مورد متغیرهای تحقیق از محل گزارشات صندوق بین‌المللی پول بانک جهانی تهیه شده‌است.
- شاخص بالاسا به صورت زیر تعریف می‌شود:

$$rca_i^a = (x_i^a / x_i^t) / (x_w^a / x_w^t)$$

که در آن داریم:

rca_i^a : شاخص مزیت نسبی آشکار شده کشور i ام در بخش a

x_i^a : ارزش افزوده بخش a توسط کشور i ام

x_i^f : ارزش افزوده تمام بخشهای کشور i ام

x_w^a : ارزش افزوده بخش a در سایر کشورها

x_w^f : ارزش افزوده تمام بخشها در سایر کشورها

و یا به تعبیری دیگر RCA_{ia} همان نسبت سهم ارزش افزوده بخش a در کشور i ام به سهم ارزش افزوده بخش a در سایر کشورها است. این شاخص در صورتیکه بزرگتر از واحد باشد کشور i ام دارای مزیت نسبی در بخش a است و اگر کمتر از واحد باشد، کشور مربوطه فاقد مزیت نسبی است و در صورتی که این شاخص برابر واحد باشد، کشور i ام نه مزیت نسبی دارد و نه عدم مزیت نسبی (یا به عبارتی دیگر دارای مزیت نسبی خنثی است). این شاخص برای سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات طی سالهای ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۰ برای کشورهای کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور، مالزی و ایران محاسبه گردیده است. لازم به یادآوری است که به علت نبود اطلاعات مربوط به کشور تایوان، این کشور از فهرست کشورهای مورد بحث تحت عنوان کشورهای تازه صنعتی شده حذف و کشور مالزی را که اخیراً در زمره کشورهای توسعه یافته جدید، در آمده را با مسامحه جایگزین می کنیم. در ادامه به تشریح مزیت‌های نسبی بخشهای مختلف کشورهای جدید توسعه یافته در مقایسه با کشور ایران می پردازیم.

بخش کشاورزی

نتایج مربوط به محاسبه شاخص مزیت نسبی بخش کشاورزی در جدول (۶) آمده است. بر اساس نتایج بدست آمده دو کشور هنگ کنگ و سنگاپور در دوره مورد بررسی (۱۹۸۴-۲۰۰۰) نه تنها فاقد مزیت نسبی در بخش کشاورزی بوده اند بلکه با گذشت زمان از مقدار شاخص کاسته شده است. بدین مفهوم که کشورهای ذکر شده سعی در تقویت مزیت نسبی خود در بخش کشاورزی را ندارند.

جدول ۶. مزیت نسبی آشکار شده بخش کشاورزی

۲۰۰۰	۱۹۹۸	۱۹۹۶	۱۹۹۳	۱۹۹۲	۱۹۹۰	۱۹۸۸	۱۹۸۶	۱۹۸۴	
۳/۷۸	۴/۲۳	۳/۶۶	۳/۶۸	۴/۱	۳/۵	۳/۵	۳/۳۸	۲/۶۴	ایران
۰	/۰۲۵	/۰۲۳	/۰۲۹	/۰۳۴	/۰۳۸	/۰۴۷	/۰۶۲	/۰۶۸	هنگ کنگ
/۹۲	/۹۵	۱/۰۵	۱/۴	۱/۳۷	۱/۳۸	۱/۴۷	۱/۵۶	۱/۶۶	کره
/۰۲۷	/۰۳۶	/۰۳۷	/۰۳۵	/۰۳۸	/۰۵۳	/۰۶۶	/۱۱	/۱۵	سنگاپور
۲/۲۱	۲/۴۲	۲/۱۱	۲/۳۹	۲/۴۹	۲/۲۹	۲/۹۴	۲/۷۸	۲/۶۵	مالزی

ماخذ: یافته‌های تحقیق.

سه کشور ایران، کره و مالزی در سال ۱۹۸۴ دارای مزیت نسبی در بخش کشاورزی هستند، با این تفاوت که به رغم کاهش شاخص مزیت نسبی در دو کشور کره و مالزی (طوری‌که در آخر دوره مالزی مزیت نسبی خود را از دست داده و شاخص مزیت نسبی کشور کره نیز روندی نزولی را می‌پیماید) شاهد افزایش شاخص مزیت نسبی در بخش کشاورزی ایران هستیم، بطوریکه مقدار آن از ۲/۶۴ در سال ۱۹۸۴ به ۳/۷۸ در سال ۲۰۰۰ رسیده است.

بطور کلی نتایج حاصل از شاخص مزیت نسبی در بخش کشاورزی نشان‌دهنده آن است که کشورهای مورد بررسی؛ چه آنهایی که در ابتدای دوره فاقد مزیت نسبی بوده‌اند؛ مانند هنگ کنگ و سنگاپور، و چه آنهایی که مزیت نسبی داشته‌اند؛ یعنی مالزی و کره، با نزدیک شدن به دوره اخیر شاخص RCA روندی نزولی داشته‌اند، در حالیکه در ایران این شاخص افزایش یافته است. بنابراین به نظر می‌رسد در حالیکه در کشورهای تازه صنعتی شده بخش کشاورزی رو به تحلیل می‌رود و اقتصاد این کشورها سمت و سویی غیر کشاورزی دارد در کشور ایران نتایج بدست آمده، خلاف این را نشان می‌دهد.

بخش صنعت

نتایج حاصل از محاسبات مربوط به RCA بخش صنعت نشان‌دهنده آن است که جز دو کشور ایران و هنگ کنگ در سال ۱۹۸۴، بقیه کشورها، دارای مزیت نسبی بوده‌اند.

مشاهده روند زمانی این شاخص نیز بیانگر آن است که جز کشور هنگ کنگ که مزیت نسبی در این کشور بطور مداوم در حال کاهش است، در سایر کشورها مانند ایران این شاخص افزایش یافته است. با این تفاوت که کشورهای کره، مالزی و سنگاپور در کل دوره مورد بررسی دارای مزیت نسبی در بخش صنعت بوده‌اند؛ اما بخش صنعت ایران بجز در سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ در بقیه سالها فاقد مزیت نسبی بوده است.

جدول ۷. مزیت نسبی آشکار شده بخش صنعت

۲۰۰۰	۱۹۹۸	۱۹۹۶	۱۹۹۴	۱۹۹۲	۱۹۹۰	۱۹۸۸	۱۹۸۶	۱۹۸۴	
/۷۳	/۹۳	۱/۱۱	۱/۱۱	/۸۳	/۷۶	/۵۹	/۵۹	/۸۲	ایران
/۴۵	/۴۷	/۴۷	/۴۹	/۵۹	/۶۹	/۷۵	/۸۲	/۸۴	هنگ کنگ
۱/۳۸	۱/۳۸	۱/۳۱	۱/۲۷	۱/۲۴	۱/۱۹	۱/۱۷	۱/۱۳	۱/۰۹	کره
۱/۱۱	۱/۱۱	۱/۰۵	/۹۷	/۹۹	/۹۵	/۹۹	/۹۸	۱/۰۱	سنگاپور
۱/۴۶	۱/۳۱	۱/۳۲	۱/۱۸	۱/۱۷	۱/۱۶	۱/۰۴۹	۱/۰۲۷	۱/۰۱۱	مالزی

ماخذ: یافته‌های تحقیق.

نکته قابل توجه اینست که بر خلاف بقیه کشورها که شاخص مزیت نسبی آنها به صورت با ثبات و منظم در جهت کاهش و یا افزایش حرکت نموده، رفتار این شاخص در ایران بسیار نوسانی بوده است؛ بطوریکه در برخی سالها دارای مزیت نسبی بوده و در برخی دیگر فاقد مزیت است و چند سالی افزایش یعنی چند سالی افزایش و چند سال دیگر کاهش یافته است که این امر ناشی از بی ثباتی حاصل از درآمدهای نفتی کشور و تأثیر پذیری اقتصاد، بویژه بخش صنعت کشور از این ناحیه است.

بخش خدمات

در این بخش در سال ۱۹۸۴ دو کشور هنگ کنگ و سنگاپور دارای مزیت نسبی بوده و سایر کشورها مانند ایران فاقد مزیت نسبی بوده اند. شاخص مزیت نسبی در بخش خدمات کشور هنگ کنگ در سال ۱۹۸۴ برابر ۱/۲۳ بوده و در سالهای اخیر این رقم افزایش یافته و

در سال ۲۰۰۰ به ۱/۳۴ رسیده که نشان از حفظ و ارتقای مزیت نسبی بخش خدمات در این کشور دارد. اما در کشور سنگاپور به رغم اینکه در ابتدای دوره بخش خدمات دارای مزیت نسبی بوده، در پایان دوره، بویژه از سال ۱۹۹۴ به بعد شاهد کاهش این شاخص هستیم که نشان‌دهنده توجه اندک این کشور به حفظ مزیت نسبی در بخش خدمات است.

جدول ۸. مزیت نسبی آشکار شده بخش خدمات

۲۰۰۰	۱۹۹۸	۱۹۹۶	۱۹۹۴	۱۹۹۲	۱۹۹۰	۱۹۸۸	۱۹۸۶	۱۹۸۴	
/۹۲	/۷۶	/۷	/۶۸	/۷۹	/۸۴	/۹۶	/۹۷	/۸۹	ایران
۱/۳۴	۱/۲۴	۱/۳۵	۱/۳۷	۱/۳۲	۱/۳	۱/۲۸	۱/۲۴	۱/۲۳	هنگ‌کنگ
/۸۲	/۸۲	/۸۲	/۸۲	/۸۳	/۸۵	/۸۳	/۸۴	/۸۴	کره
۱/۰۲۱	۱/۰۲۲	۱/۰۵۹	۱/۱۰۴	۱/۱۰۳	۱/۱۵	۱/۱۲	۱/۱۲	۱/۱۱	سنگاپور
/۶۸	/۷۲	/۷۲	/۷۶	/۷۵	/۷۵	/۷۴	/۷۵	/۷۶	مالزی

ماخذ: یافته‌های تحقیق.

شاخص مزیت نسبی در بخش خدمات ایران در ابتدای دوره (۸۸-۱۹۸۴) از دو کشور مالزی و کره بالاتر بوده، اما در میانه‌های دوره شاهد کاهش این شاخص در کشورمان هستیم و در پایان دوره دوباره افزایش یافته و در سال ۲۰۰۰ به ۰/۹۲ رسیده است.

اثر مزیت نسبی بر رشد اقتصادی

مطالعه شاخص مزیت نسبی در بخشهای مختلف اقتصادی در کشورهای تازه صنعتی شده و ایران نشان می‌دهد که کشورهای NICS (چه آنهایی که دارای مزیت نسبی در این بخش بوده و چه کشورهایی که فاقد مزیت نسبی بوده‌اند) بخش کشاورزی را رها ساخته و علاقه‌ای به حفظ یا تقویت مزیتها در این بخش ندارند؛ در حالیکه در ایران مزیت نسبی این بخش نه تنها حفظ شده؛ بلکه به شدت تقویت هم شده است. در مقابل در بخش صنعت بجز کشور هنگ‌کنگ بقیه کشورها به تقویت مزیت نسبی خود در این بخش پرداخته‌اند؛ اما در ایران هر چند که آمارها، شواهدی دال بر تلاش برای تقویت مزیت نسبی در این بخش را

نشان می‌دهند، اما روند تغییرات مزیت نسبی این بخش بسیار بی ثبات بوده است که می‌تواند گویای فقدان استراتژی مناسب و با ثبات صنعتی و تأثیر پذیری بخش صنعت کشور از نوسانات ناشی از درآمدهای نفتی باشد.

در بخش خدمات نیز بجز کشور هنگ کنگ که سعی نموده مزیت نسبی خود در این بخش را تقویت نماید، بقیه کشورهای از جمله ایران از روند مشخصی پیروی نمی‌کنند و می‌توان گفت که علاقه‌ای به حفظ یا تقویت مزیت نسبی در بخش خدمات این کشورها مشاهده نمی‌شود.

حال با توجه به این واقعیت که بیشتر کشورهای مورد بررسی در این مطالعه سعی در تقویت مزیت نسبی خود در بخش صنعت داشته‌اند و از طرفی دیگر ضمن بی تفاوتی نسبت به مزیت‌های نسبی در بخش خدمات، از توجه خود به مزیت‌های بخش کشاورزی کاسته‌اند. با توجه به این یافته‌ها، در این بخش می‌خواهیم اثر مزیت نسبی بخش‌های مختلف اقتصادی را بر رشد اقتصادی این کشورها بررسی کنیم.

در اینجا در پی آن هستیم که با استفاده از داده‌های مربوط به شاخص محاسبه شده RCA برای بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات و نرخ رشد اقتصادی کشورهای تازه صنعتی شده و ایران در دوره مورد بررسی سال ۲۰۰۰-۱۹۸۴ با بکارگیری روش Panel Data و حداقل مربعات وزنی، اثر مزیت نسبی بخش‌های مختلف اقتصادی را بر روند رشد اقتصادی این کشورها بررسی کنیم. نتایج حاصل از برازش در جدول شماره (۹) به صورت زیر آمده است.

جدول ۹. نتایج حاصل از برازش رشد اقتصادی بر روی شاخص مزیت نسبی

بخشهای مختلف اقتصادی

بخش	متغیر	ضریب	آماره F	آماره t	R ²
صنعت	عرض از مبدأ	۲/۲۴	۱/۲۱	۱۱/۵	-۰/۱۲
	RCAIN	۲/۹۷	۲/۱۸		
کشاورزی	عرض از مبدأ	۷/۰۲	۱۰/۶	۱۱/۹۱	/۱۲
	RCAAG	-۰/۷۱	۲/۰۱۳		
خدمات	عرض از مبدأ	۷/۱۹	۲/۱۹	۹/۲۱	/۱۰
	RCASE	- /۹۸	- /۴۴		

RCAIN: مزیت نسبی بخش صنعت

RCAAG: مزیت نسبی بخش کشاورزی

RCASE: مزیت نسبی بخش خدمات

همانطور که در جدول بالا مشاهده می‌کنید، اثر شاخص مزیت نسبی بخش صنعت و بخش کشاورزی بر رشد اقتصادی از لحاظ آماری معنی‌دار است، در حالیکه شاخص بخش خدمات دارای اثر معنی‌داری بر رشد اقتصادی نمی‌باشد.

علامت ضرایب مربوط به این شاخصها نیز بیانگر آن است که دارا بودن مزیت نسبی در بخش صنعت بر رشد اقتصادی اثر مثبت دارد، در حالیکه مزیت نسبی در بخش کشاورزی دارای اثری منفی بر رشد اقتصادی است. یا توجه به نتایج حاصل از مدل‌های بالا می‌توان تغییر جهت مزیت نسبی کشورهای تازه صنعتی شده از بخش کشاورزی به صنعت را در رشد بالای اقتصادی آنها مؤثر دانست و رشد ضعیف اقتصادی ایران را در فقدان تقویت مزیت نسبی در بخش صنعت و تأکید بیش از حد بر مزیت نسبی در بخش کشاورزی دانست.

نتیجه‌گیری

از آنجا که در تحلیلهای موردی کشورها توضیح داده شد، بیشتر کشورهای تازه صنعتی شده به رغم داشتن مزیت نسبی بخش کشاورزی در سطح بسیار بالا، به شدت در حال از دست دادن مزیت‌های این بخش هستند و همین طور در بخش خدمات نیز فاقد مزیت بوده‌اند (به استثنای هنگ کنگ) و هیچ علاقه‌ای به تلاش در راستای تقویت مزیت نسبی این بخش در این کشورها صورت نگرفته است. تحلیل وضعیت صنعت طی سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۸۷ و همینطور نتایج مربوط به محاسبه شاخص مزیت نسبی نشان می‌دهد که آنچه برای کشورهای تازه صنعتی شده اهمیت دارد، بخش صنعت است، در بیشتر کشورهای مورد بحث بخش صنعت دارای مزیت نسبی بوده و سعی در حفظ و افزایش آن را داشته‌اند. اینجا است که فرضیه اول مبنی بر تغییر مزیت نسبی کشورهای تازه صنعتی شده به سمت بخش صنعت تأیید می‌گردد، چرا که مزیت‌های نسبی بالای بخش کشاورزی را رها کرده و به سمت بخش صنعت که مزیت‌های نسبی پایین‌تری داشتند حرکت کردند.

از طرفی دیگر کشور ایران تقریباً مزیت‌های نسبی در بخش کشاورزی را با کاهشهای بسیار کمی حفظ کرده است و مزیت‌های بخش صنعت را با اندک کاهشی در بعضی سالها در همان حد نگه داشته است. لذا در اینجا نیز فرضیه دوم، مبنی بر اینکه کشور ایران هم جهت با کشورهای تازه صنعتی شده تغییر مسیر نداده است، تأیید می‌گردد؛ چرا که در سه بخش مورد بررسی طی سالهای ۲۰۰۰-۱۹۸۴ ترکیب مزیت‌های نسبی همانگونه باقی مانده است و مزیت جدیدی کسب نشده است؛ در بعضی سالها مزیتها نیز از بین رفته‌اند.

ویژگی بیشتر کشورها در حرکت از بخش کشاورزی به بخش صنعت غیر قابل انکار است، بطوریکه در کشور کره سهم ۳۷ درصدی بخش کشاورزی از محصول ناخالص ملی در سال ۱۹۶۲ به ۸ درصد در سال ۱۹۹۱ رسیده است. علاوه بر این، صنایع کارخانه‌ای پویایی‌های تکان دهنده‌ای داشته‌اند. این امر را در داستانهای شرکت هندوک و همینطور سرعت تغییر شکل صادرات پیشرو کره جنوبی و در تغییرات ساختار تولیدی کره می‌توان دید. همینطور در کشور سنگاپور سهم بخش کشاورزی از ۳/۳ در سال ۱۹۶۰ به ۴/۱۰ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش یافت و سهم صنعت از ۲/۱۹ در سال ۱۹۶۰ به ۱/۲۶ درصد در سال

۱۹۹۰ افزایش یافت. همچنین در هنگ کنگ سهم دو درصدی کشاورزی در سال ۱۹۷۰ به سه درصد در سال ۱۹۸۹ تقلیل یافته است و بخش صنعت رشد قابل توجهی را داشته است و چهار صنعت عمده هنگ کنگ، بیش از هفتاد درصد صادرات را در اختیار گرفتند. از طرف دیگر نتایج برآورد مدل نشان می‌دهد که مزیت نسبی در بخش کشاورزی تأثیر منفی و معنی‌داری بر رشد اقتصادی داشته است؛ در صورتیکه مزیت نسبی در بخش صنعت تأثیر مثبت و معنی‌داری بر رشد اقتصادی کشورهای مورد بحث گذاشته است. لذا به نظر می‌رسد در مجموع (بجز هنگ کنگ) توسعه سریع کشورهای تازه صنعتی شده با پیدایش مزیت نسبی در بخش صنعت و رشد سریع آنان در این بخش توأم بوده است، از این رو می‌توان گفت که مزیت نسبی بخش صنعت، یکی از عوامل اساسی رشد سریع کشورهای مورد نظر بوده و مزیت نسبی بخش کشاورزی نیز از عوامل کاهنده رشد اقتصادی محسوب می‌شود. بنابر این فرضیه سوم تحقیق نیز مورد تأیید است. مطالعه شاخصهای توسعه در این کشورها نشان از وضعیت مطلوب و رو به بهبود این کشورها دارد. مثلاً امید به زندگی در سنگاپور و کره به‌عنوان دو کشور توسعه یافته جدید به ترتیب ۷۰ و ۷۳ سال در سال ۱۹۸۷ بوده است که این عدد برای یک کشور توسعه نیافته مانند هند ۵۸ سال است. مثال دیگر درصد باسوادی است؛ این درصد در کره جنوبی و سنگاپور ۹۵ و ۸۶ درصد بوده است در حالیکه در هند این نسبت ۴۲ درصد^۱ و به مراتب پایین تر بوده است.

نتیجه دیگری که گرفته می‌شود این است که کشورهای تازه توسعه یافته به دلیل مزیت‌های نسبی که قبلاً در بخش صنعت داشتند، توسعه نیافتند؛ بلکه به علت تمرکز که در سالهای اخیر روی این بخش داشتند موفق به خلق مزیت و رشد و توسعه بیشتر شده اند، لذا اینکه حرکت ایران به سمت صنعتی شدن بر خلاف مزیت‌های نسبی است و باید روی کشاورزی تکیه کرد، خیلی حرف درستی نیست؛ چرا که بسیاری از کشورهای بررسی شده با وجود مزیت‌هایی که در بخش کشاورزی داشتند، باز هم به سمت صنعت که مزیت‌های پایین‌تری در آن داشتند، روانه شدند و به توسعه دست یافتند. بنابراین چنین تغییر مسیری

۱. علیرضا شایان مهر، *اطلاعات اقتصادی - اجتماعی ایران و جهان*، (تهران، انتشارات آوای نور، ۱۳۷۶)، صص ۶۰-۵۳.

را شاید بتوان در فضای اقتصاد جهانی که مبتنی بر مزیت نسبی است در مورد ایران نیز
توصیه کرد.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشتها:

۱. دومینیک، سالواتوره. *اقتصاد بین‌الملل*. ترجمه هدایت ایران پرور و حسن گلریز. تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
۲. اصغر زاده، عبدالله. *آشنایی با تجارت متقابل*. تهران: مؤسسه مطالعات بازرگانی، ۱۳۷۴.
۳. شایان مهر، علیرضا. *اطلاعات اقتصادی - اجتماعی ایران و جهان*. تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۷۶.
۴. رستمی، اسفندیار. «کره جنوبی، نظری اجمالی به کشورها». مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، شماره ۱۹، ۱۳۸۱.
۵. تجربه توسعه در شرق آسیا، ویرایش دنی لیپیگر، ترجمه مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه، ۱۳۷۵.
۶. جونز، چالرز آی. *مقدمه‌ای بر رشد اقتصادی*. ترجمه غلامرضا گرابی‌نژاد و حمید سهرابی. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۹.
۷. جوالد میر. *اقتصاد توسعه*. ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
۸. بالاسا، بلا. *استراتژی‌های توسعه صنعتی در کشورهای نیمه صنعتی*. ترجمه محمد علی حقی. تهران: انتشارات برنامه و بودجه، ۱۳۶۸.
۹. نیلی، مسعود. خلاصه طرح استراتژی توسعه صنعتی کشور. تهران: انتشارات دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۸۱.
10. Balassa, Bela, Policy. "Choices in the Newly Industrializing Countries"., *Working Papers*, World Bank, (1990).
11. Sarel, Michael, *Growth in East Asia, Economic Issues*. IMF Press, 1996.
12. Lawrence & Keren, "The Open Economy: Essay on International Trade and Finance"., 1968, <http://gias.snu.ac.kr/wthong/publication>.

رتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی